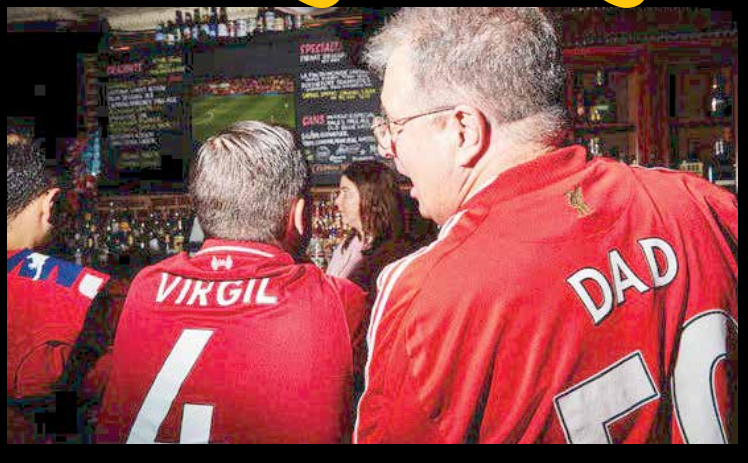




فوتبال در آفتاب و سایه*



← نه تنها هوادار سرسخت فوتبال نیستم بلکه به این دلیل که تنها تیم محبوبم تیمی از لالیگا (بارسلونا) است تقریباً در میان فوتبال دوستان به شکلی از خیانت خفی متهم هستم. البته اگر بشود اسمش را هواداری گذاشت، رگه‌های تاریک‌روشنی از آن را در سال‌های نوجوانی‌ام می‌توانم پیدا کنم: آن زمان که در پیروزی (پرسپولیس) فرشاد پیوس در اوج بود و بعد از دیدن بازی‌های تیم، در گرمای پنجاه درجه خوزستان، می‌رفتم روی آسفالت داغ فوتبال بازی می‌کردیم. آن موقع هوادار پیروزی بودم و هر چه فکر می‌کنم یادم نمی‌آید چیزی از استقلال یادم مانده باشد. اصلاً آن زمان بازی می‌کرد؟ به‌هر حال، برای نا‌هواداری مثل من، خوشبختی بزرگی است که نوشتن درباره فوتبال چندان ربطی به هوادار آن بودن ندارد هر چند یکی از کتاب‌های جذاب درباره آن را **سایمون کریچلی**، فیلسوف معاصر بریتانیایی و هوادار سرسخت تیم زیبای لیورپول، نوشته است (کریچلی، ۱۳۹۹) و این یادداشت هم درواقع گفت‌وگویی با کتاب اوست.

دوقطبی‌های متنافر

هرکس می‌خواهد درباره فوتبال حرفی بزند گرفتار گردابی از احساسات متناقض می‌شود. درست در زمانی که می‌خواهی از زیبایی و شاعرانگی‌اش بنویسی، فساد ریشه‌دار در تاروپود آن جلوی چشمت می‌آید؛ همین که می‌خواهی جمعی‌بودن و همبسته‌بودن‌اش را پیش چشم بیاوری، پول‌پرستی و کالایی‌شدگی آن توی ذوق می‌زند. همین چند وقت پیش را به یاد بیاورید که رونالدو شیشه نوشابه کوکاکولا را به کناری نهاد و گفت آب بنوشید و نزدیک بود فاجعه‌ای مثل بحران ۲۰۰۸ را در فوتبال رقم بزنند. کریچلی می‌نویسد که «شاید همین پایه و اساس اصلی‌ترین تناقض در فوتبال باشد؛ شکل به‌صورت مشارکتی است. یک سوسیالیسم تشکیل شده از رابطه و اعمال جمعی بازیکنان و هواداران که در عین حال، عنصر اصلی آن پول است؛ پول کثیف که اغلب از منابع مشکوک و نامشخص تأمین می‌شود» (کریچلی، ۱۳۹۹: ۱۵). اما تناقضات به‌همین جا ختم نمی‌شود. یکی دیگر از این تناقض‌ها را بری ریچارد، روان‌کاوو جامعه‌شناس بریتانیایی، به آن اشاره می‌کند: «کشمکش میان نگرش‌های «حرفه‌ای» و «غیرحرفه‌ای» که اولی «کسب پیروزی را هدف عمده می‌داند زیرا امرار معاش بازیکنان به موفقیت آنان در میدان بازی بستگی دارد» و دومی بر «شکوه این نمایش باشکوه به منزله نمونه‌ای از جامعه انسانی» (ریچاردز، ۱۳۸۸: ۸۲ و ۸۳) تأکید می‌گذارد و اما یکی دیگر از تناقض‌های مهم به تناقض میان هواداری و اوباشیگری از یک سو و هواداری و تعصبات کورکورانه نسبت به باشگاه از سوی دیگر مربوط است که، بهتر می‌دانید، خیلی‌ها درباره آن حرف زده‌اند (برای نمونه، نک: ویلیامز و دیگران، ۱۳۷۹). اما در اینجا خیلی کوتاه بگویم که میان اوباشیگری (هولیگانیزم) و تعصب کورکورانه نسبت به باشگاه هرچند پیوندهایی وجود دارد اما باید این دورا از هم جدا کرد. من، در اینجا، با کریچلی موافقم که «عقلانیتی ذاتی در فوتبال وجود دارد که اجازه می‌دهد در کنار شور و تعهد به یک تیم، توانایی شکیبایی هم درک شده و حتی به تشویق دیگران به حمایت عمیق از تیم خودشان بینجامد» (کریچلی، ۱۳۹۹: ۲۲). این «عقلانیت ذاتی» هم وجه ابزاری و کالایی دارد و هم وجه زیبایی‌شناختی و اسطوره‌ای و هم وجه نظام‌یافته و انسانی. کریچلی اما در حد یکی دوجمله سرزنش‌آمیز به این دو تآی آخری می‌پردازد چرا که قصدش را در آن کتاب بر این قرار داده که از «شاعرانگی» فوتبال حرف بزنند. او می‌نویسد که «فوتبال نیاز به شاعرانگی دارد که روی فرم تمرکز کند و زیبایی عمیق و قدرتمند حرکات آن را برانگیزد» (همان: ۱۶). و این شاعرانگی و شکوه است که احتمالاً توانسته زهر ناکامی‌ها و زشتی‌های فوتبال را بگیرد.

قطب زیبایی

فوتبال، شاید بیش از هر پدیده ورزشی دیگری، تجلی و بازتاب روندها و سازوکارهای غالب اقتصادی – سیاسی – فرهنگی باشد. ورزشگاه و هواداران تماشاگر هم می‌توانند تجلی سیاه‌ترین

وجوه فاشیستی و قوم‌گرایانه فرهنگ باشند و هم بازتاب عمیق‌ترین و سرزنده‌ترین اعتراضات سیاسی. گروه هدایت تیم هم می‌تواند بازتاب فساد عمیق در پنهانی‌ترین لایه‌های نظام باشگاه‌داری و فدراسیون باشد و هم تجلی هماهنگی زیبای پیکره‌ای واحد از تیزبینی و رهبری روشن‌بینانه و سلامت ساختارهای ورزشی.

هرچند همه اینها ممکن است تا درون زمین چمن هم ادامه یابند، دست‌کم کریچلی این تصور را دارد که همه آنها پشت خطوط سفید زمین چمن متوقف می‌شوند و در زمین دیگر هیچ‌یک از این وجوه زیبا و زشت عمل نمی‌کنند: بازیکنان هستند و فضایی که به زبان فلسفی کریچلی نه ابژکتیو (عینی) است و نه سوژکتیو (ذهنی). این قرار گرفتن در فضای میانی امر سوژکتیو و امر ابژکتیو وجهی جادویی به فوتبال می‌دهد چیزی که به هواداران هم تسری می‌یابد. همان‌طور که کریچلی می‌گوید «در مورد من، این باور جادویی وجود دارد که اگر بازی‌های لیورپول را تماشا نکنم آنها شکست خواهند خورد» (همان: ۳۲) اما برای من جور دیگری است: اگر با بی‌میلی بازی‌های بارسا را نگاه کنم، احتمال پیروزی‌شان بیشتر است. شبه ابژکتیو بودن فوتبال در آنجایی معنی پیدا می‌کند که هر چیزی روحی از آن خود دارد: توپ و چمن و تیرک‌ها و حتی نماهایی که دوربین تلویزیونی می‌گیرد. شبه سوژکتیو بودن آنجاست که هیچ اراده‌ای نمی‌تواند جز از طریق نابودکردن همه زیبایی و شکوه بازی، آن را پیش‌بینی‌پذیر کند و به زیبایی یا خوب و بد بودنش شکل دهد. درون زمین چمن چیزی روی می‌دهد که اراده‌های بیرونی از زمین و همچنین قاطعیت‌های فیزیکی و عینی بر آن تأثیر ناچیزی دارند. گویی دیواری نامرئی، در درون زمین، ذهن بازیکنان را از توصیه‌ها و گوشزدها پاک می‌کند و ناتوانایی‌ها و کمبودهایشان را از یادشان می‌برد: آنها جانانه می‌جنگند یا پیروز می‌شوند یا شکست می‌خورند. به دلیل همین ویژگی است که کریچلی امیدوار است شاعرانگی و عقلانیت جاری و ساری در «خود بازی» فوتبال را نجات دهد و از فرومایگی‌هایی که اسیر آن است بالا بکشد.

شاید گمان کنید در این مسیر تعالی یافتن، هواداران و تماشاگران سهم ناچیزی دارند. اما به‌هیچ‌وجه چنین نیست. کریچلی می‌نویسد که «هواداران فوتبال نه مجموعه‌ای از هولیگان‌های احمق یا ملی‌گرایان تهی مغز و فاشیست‌های افراطی هستند و نه نیچه‌گرایانی درگیر آیین‌های مقدس فرقه‌ای. آنها جمعیتی باهوش و معمولاً بسیار مطلع و نقیصرپند هستند حتی اگر گاهی بی‌اندازه بی‌مزه یا بددهن باشند. اغلب در دانش خود متخصص‌اند و براحتی نظرات‌شان را بیان می‌کنند و از قضاوت و داوری نمی‌ترسند» (همان: ۹۰). نکته مهم این است که نقش بی‌بدیل هواداران «باهوش و حقیقت‌گو» را بازگو کنیم. بدون هواداری، فوتبال تبدیل به ورزشی اشرافی می‌شود که به‌همان اندازه ارزش دارد که وقت بورژواها و ثروتمندان بی‌حوصله را پر کند. و تاریخ شگفت‌انگیز هواداری است که نشان داده که فوتبال چیزی برای تزئین خانه بورژوا نیست. درواقع نبردی درونی و بسیار دشوار را فوتبال دارد از سر می‌گذراند: نبرد میان بورژوازی شدن یا پرولتری ماندن و شاید نه سرانجام یافتن این نبرد که قراردادن همواره در میانه این کشمکش باشد که نیروی حیاتی فوتبال را فراهم کرده باشد.

وقت اضافه

دو شکل نهایی وجود دارد که کریچلی ترکیب آنها را ترکیب متعالی فوتبال می‌خواند: آپولون و دینوسوس. آپولون، خدای هنر و مجسمه‌سازی، به ترکیب آرمانی بدن فردی اشاره دارد که در تیم تجلی می‌یابد و دیگری دینوسوس، خدای شادباشی و نوش‌خواری و رقص، به شور و پاکوبی اشاره دارد که در هواداران تجلی می‌یابد. کریچلی می‌نویسد که وقتی «چنین ترکیبی به شکلی قدرتمند به کار می‌افتد، نتیجه کار نفس‌ها را در سینه حبس می‌کند» (همان: ۶۶). و این چیزی نیست جز لحظه پالایش و رستگاری.

منابع:

کریچلی، سایمون (۱۳۹۹)؛ وقتی به فوتبال می‌اندیشم به چه می‌اندیشم؛ ماشاءالله صفری و طاه‌ا صفری؛ چ اول، تهران: نشر گلگشت
ریچاردز، بری (۱۳۸۸)؛ روان‌کاوی فرهنگ عامه: نظم‌وترتیب نشاط؛ حسین پاینده؛ چ اول، تهران: نشر ثالث
ویلیامز، جان واریک دانینگ و پاتریک مورفی (۱۳۷۹)؛ کندوکاوی در پدیده اوباشیگری در فوتبال؛ حسن افشار (ترجمه و تلخیص)؛ چ اول: نشر مرکز
*تیت‌ر عنوان کتابی دوست‌داشتنی و خواندنی از ادواردو گالتانو، متفکر اروگوئه‌ای که با ترجمه اکبر معصوم‌بیگی سال‌ها قبل در نشر دیگر منتشر شده بود.